

از اصحاب قلعه بود

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابی و عده از مؤمنین  
و خانه حاکم محل اقامت چند روزه شان بود و ملا نعمت الله آملی و آقا محمد حسین  
بهنمیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً با برخی از رؤس شهداء بآمل برده  
در آن بلد بشهادت رساندند

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره در دوفرسخی جنوبی بارفروش واقع  
در جنگل و قرب بعضی قراء و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر  
و محصور بدیوار کوتاه و در وسطش مقبره بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف  
بقعه مستقف بنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در قبرستان  
دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی مازندرانی معروف  
بشیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است  
و علماء طبرستان بنام طبرستانی و یا طبری معروف اند و محوطه مذکوره که اصحاب  
قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

---

قال الياقوت في ذيل الآمل و قد خرج منها كثير من العلماء لكنهم قلموا ينسبون  
الى غير طبرستان فيقال لهم الطبري منهم ابو جعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التفسير  
والتاريخ المشهور اصله و مولده من آمل و لذلك قال ابو بكر محمد بن العباس  
الخوازمي و اصله من آمل ايضاً و كان يزعم ان ابا جعفر الطبري خاله بآمل مولدى  
و بنو جرير لاخواني و يحكى المرء خاله فيها انا رافضى عن تراث و غيرى رافضى عن  
كلاله و كذب و لم يكن ابو جعفر رحمه الله رافضياً و انما حسدته الحنابلة فرموه بذلك  
فاغتنمها الخوازمي و كان سباباً رافضياً مجاهراً بذلك متبججاً به و مات ابن جرير  
في سنة ۳۱۰ ثلثمائة و عشر

زیارات بسیار از قلم اعلی و ابهی برای آنزمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بارفروش ملطخ بدماء و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر خالوزاده جناب بابالباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب بابالباب و جمعی غفیر از شهداء اصحاب میباشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معموره جدیده مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید

هندوستان بنوعی که در بخش سابق آوردیم شیخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمده فوز بقاء و ایمان باب اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد .

دیگر سید ملقب ببصیر و معروف بسیداعمی در ملتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر یکی از اولیاء عظام و رؤساء کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و دراویش داغداری ایران بدونسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیاء طریقت از ایندودمان برخاستند متولد شد و در صغر سن تقریباً هفت سالگی بمرض آبله از دو چشم نابینا گشته ولی بصفاء باطن و استعداد کامن میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه های گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت و فیره و مسند ولایت و

از مؤمنین  
محمد حسین  
باامل برده

روشن واقع  
ع و مشجر  
در اطراف  
در قبرستان  
انی معروف  
نامیه است  
که اصحاب  
امر است

سا ینسبون  
تب التفسیر  
العباس  
امل مولدی  
رافضی عن  
فر موه بذلك  
ابن جریر

ریاست خطیره میراثیه نیز باو رسید وبعلاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی دربر کرده بسیر و سلوک راغب گشت و سید و صلوک طالبش شدند و شئون فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و بجلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تا بیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جويا و پویا گشت و نقش اداء حج را بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرارداد چه از اسلاف کرامش مأثور بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم و اقدم طلوع نماید و چندی بامذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بفقره و ضعفاء دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از اداء حج بعراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و باو اخلاص اظهار میداشت آنگاه عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قریبت الهیه شنید و بیدرنک بایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شنافت و در مسجد الحرام بفیض لقاء فائز گردیده حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معموزات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و بارعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود بهدایت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غریبه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست

و نفوس  
چون  
بقلمه  
مجدد  
صدم  
در بر  
مرید  
مصاف  
اخلاص  
غریب  
و در  
عراق  
در ع  
مأثور  
اور  
آن  
بدان  
اسر  
قصه  
مش  
شر

و نفوس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و بازق کرامات دیدند تا چون هنگامه مازندران برپا شد بعزم نصرت اصحاب بصفحه نور شتافت ولی ورود بقلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و چندی باتفاق میرزا مصطفی قلندر مجذوب معروف که باو ارادت میورزید درنواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات وافر دید چندانکه هر دورا شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع داشتند لاجرم بقزوین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ایامی در مازندران بفیض محضر اقدس ابهی مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعه شهادت عظمی در حالش مجذوبیتی غریب و جذائیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراوش کرد و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را بصراط مستقیم مهتدی ساخت آورده اند که در مجالس محاجه با ملاها چون برای اثبات این امر استدلال بآیات قرآنیه و احادیث مأثوره در کتب معتبره مینمود و میخواست مواقع آیات و اخبار را نشان دهد و اوراق قرآن یا کتاب کافی را میشمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم بغیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آنجمله در قمصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطه او اقبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعیه و مقتدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و

قناعت  
وسید  
انکار  
ارادت  
ز وطن  
گشت  
کرامت  
مذاهب  
نور نزد  
ضعفاء  
ن عرب  
آنگاه  
بور باب  
و چون  
ام بفیض  
راز رفت  
و در بلاد  
و اسلوب  
علمیه و  
ت و جعفر  
نشست

روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سیدابراهیم دستورداد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیمارید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر رسید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا باین عبارت خطاب نمود که مامیتوانستیم تورا بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقسی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با احباء بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثناء سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هریک در محامد صفات شاه با طراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا بر آشفته سقط و دشنام گفت و بدزخیمان بیدادگر حکم داد تا

---

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علائم خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصفت بود شاهزاده گفت خورش کجا است سید گفت خورش برادرت محمد شاه بود

روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سیدابراهیم دستورداد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیمارید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر رسید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا باین عبارت خطاب نمود که مامیتوانستیم تورا بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقسی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با احباء بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثناء سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هر یک در محامد صفات شاه باطراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا برشمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا بر آشفته سقط و دشنام گفت و بدزخیمان بیدادگر حکم داد تا

---

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علائم خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصفت بود شاهزاده گفت خورش کجا است سید گفت خورش برادرت محمد شاه بود

زبان‌ش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفره با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ واقع شد

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهرالله که کیفیت ایمان و شرمه از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از ناصیه اش نمایان بود قدم در سیر و سلوک گذاشته بکمال زهد و ورع و قناعت و عبادت انصاف یافت و ریاضت را بدرجه رساند که يك اربعین با قند و گلاب انجام داد و بغایت مقید بنظافت و لطافت بود و سخن بغایت اندک میگفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر میبرد و همینکه لب بتکلم می‌گشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می‌یافت و در اثناء سیر و سفر چون بایران آمد حضرت نقطه اولی در سجن چهریق بود و پس از تشریف بمحضر مبارک و جذبۀ

---

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بجزایبیت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بفتنه افتادند و او را هم شخص مستغلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوایان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیای دیده منجذب گشته و باو فرمودند که پیاده با ذریباجان بچهریق بیاید لذا آمده بمقصود خود رسید از اینحالات در صفحات خوی غوغای عظیم برپا و رؤسای اکراد اکثری منقاد او شدند لذا اینخبر بتبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آن واقعه نبود که بجناب عظیم امر شد که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد با نجا راجع شود و منادی حق باشد و او بمحض رسیدن پیغام حرکت کرد و هر کس خواست همراهی کند نپذیرفت که انک لن تستطیع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری از او نشد  
نبیل زرندی

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهریق بزایه جنب غرفه ئیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و ببود تا موقعی که حضرت را بتبریز برای اجراء شهادت بردند درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت بطهران در بین طریق بعضی از اعداء ویرا بقتل رساندند

یزد نخستین کسانی که از اهالی آنحدود بعرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی میرزا محمد ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و بموجب بشارت سید انتظار ظهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید بسمعش رسید بشیر از شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت بیزد نموده بذکر محامد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه منتسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که بحاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بانی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید ارأه عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پدایان رساند و ازین جهان در گذشت



دیگر آقا سید احمد از فضلاء شیخیه و از تلامذۀ حاجی سید کاظم رشتی با عائلۀ خود ساکن کربلا بوده بواسطۀ ملاعلی بسطامی بعرفان و ایمان جدید فائز شد و بقرۃ العین ارادت و اخلاص حاصل کرده بانفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکبش جدا شده بطهران رفت و در فتنۀ گرفتاری و بلایای واردۀ بر آنجناب بمحضر ابهی رفته سعی وجد برای خلاصی همی نمود و در هنگامۀ قلعۀ طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت باصابت گلولۀ توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطۀ پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی بکمال ایمان بدیع رسید و پس از وقوع فتن شیراز هردو بانتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذراندند و در اصفهان متفقاً زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هر دو با ملاحظۀ احتیاط در عقب رفتند تا بقریۀ کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامت دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادرۀ از قلم ابهی در وصفشان چنین مسطور است قدکان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بیدالفضل و اطرد الحسن بیدالعدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشئون الخ و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سئوال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و مصون از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات

کور  
نین  
صن  
که  
۲  
شق  
در  
فراز  
حمد  
لهور  
هور  
ودت  
رض  
اورا  
واز  
د تا  
ودند  
ختند  
نیدت  
شت

قونسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه  
اولی و امر جدید نمود گر چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه  
گفتنی‌ها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز بطهران برده حبس  
نمودند و تا سال ۱۲۶۸ ه. ق در موقع بروز فتنه و مذبحة عمومی بایه محبوس بود  
و از مقام عظمت ابهی در محبس بوی افضال و اکرام همیشه و در واقعه مذکوره با  
اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت بنوعی که در بخش لاحق  
می‌آوریم حاجی علیخان حاج الدوله بمحبس در آمده ویرا بشهادت رساند و او از  
بین تمامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطه  
اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و بلقب عزیز مفتخر و بعنوان  
کاتب و کاتب الیابان مشتهر گردید و در ضمن توقیعی در باره وی چنین فرمودند  
وان من كان عند ربك قد علمناه جواهر العلم والحكمة فاستنبئي عنه فاننا كنا لمنبئين  
ولتكرمه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرين و در این مقام توقیعی را که در  
ایام ماکو در جواب معروضه آقا سید احمد صدور یافته برای وی بکربلا ارسال  
فرمودند ثبت میدارم و هی هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمن علي من  
يشاء من عباده وانه لا اله الا هو ذو الفضل العظيم و انني علي محمد صلى الله عليه وآله  
بما قد اثناه الله في قدم الذات وذروة الصفات انه لا اله الا هو العزيز الحكيم المتعال واصلی  
علي اوصياء رسول الله صلى الله عليه وآله بما قد صلى الجليل عليهم قبل وجود كلشيء و  
يسلم عليهم بعد فناء كلشيء انه هو الجواد الوهاب وبعد قد قرمت كتابك الذي ارسلته  
عند ولدك جزاك الله في احسن بلائك بما قد صبرت في جنبه و اني في الايام التي  
كنت في ارض الصاد اطلعت بما نزل عليك من قضاء الله و ان ذلك امر لامفر لاحد منه  
فاحسن الله صبرك فيه فانا لله وانا اليه راجعون و لعمرى اني اقول حبا لذلك الشأن

الا  
احب  
الك  
كثرة  
المقد  
وان  
فان  
بفضل  
الجب  
امرا  
عباد  
العد  
لا  
قلبه  
ربي  
عما  
ياف  
آبا  
بود  
آقا

الا ايها الموت الذي ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين  
احبهم كانك تنحونحوهم بدليل و ان حين الذي سمعت بلائك اذنت لولدك بالسفر  
اليك وانه لم يرض لوجه في الدين وان الان لما سمعت من الواردين على تلك الارض  
كثرة حزنك وكبر سنك احببت لان آذن قرّة عيني الحسن بالصعود على تلك الارض  
المقدسة و ارجو الله بان يحفظه في السيل و يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل  
وان باذنك ما اذنت لاختيه الاكبر لانه معى انشاء الله في المنظر الاكبر فلا تحزن له  
فان حضوره لدى انفع لك من حضوره لديك واسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنين  
بفضله و يسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة بمنه و انى انا في ذلك  
الجبل احمد الله حمدا شعشعانياً لامعاً مقدساً الذي يعلو كل حمد و ثناء كعلو  
امر الله على كل من في ملكوت السموات و الارض و يفضل على كل ثناء كفضل الله على  
عباده انه هو الغنى المتعال و في كل حين تدخل الحرم سلم من اهل السجن على ائمة  
العدل واسئل من فضلهم لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة ولا شك ان الله  
لا يخلف الميعاد و اذا ارادت ام احمد بالحجج فارس معها ولدك الصغير لسكون  
قلبها وان الله يؤيد بفضله من يشاء من عباده وهو العزيز الحكيم و انى انا ذا استغفر الله  
ربى لكل ما احب الله و اوليائه انه هو الغفور الودود و سبحان الله رب العزة  
عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين

ولى انتشار امر در آن حدود بواسطه آقا سيد يحيى و حيد اكبر تحقق  
يافت و والد آنجناب آقا سيد جعفر كشفى شهير بن آقا سيد اسحق علوى موسوى و  
آباء و اسلافش سلسله از سادات علماء فخام ساكن در قسمت جنوب ايران و فارس  
بودند و آقا سيد اسحق مذکور از داراب باصطهبانات انتقال نموده سکونت گزید و  
آقا سيد جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گردید و در صغر

سن و آغاز شباب تحصیلات علمیه نمود ولی جذبات باطنیه عنان از کفش ربود و از فارس بنجف شتافته مشغول بریاضات و طاعات گشت و سنین چند بمراقبه و مجاهده و مکاشفه پرداخت و معروف بعلوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره از قبیل تحفة الملوک سنابرق رق منشور بلدالامین کفایة و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متطرف و متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و متنور شد و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات

حاجی سیدجواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقا سیدیحیی اکبر انجال حاجی سیدجعفر کشفی بود و بعلم و فضل اشتهار داشت و مخصوصاً محمدشاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول بحضرتش و ثوق کامل حاصل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سیدیحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب الله مثواه بوساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سیدجواد میفرمود که چون جناب آقا سیدیحیی بشیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و سئوالاتی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خضوع و خشوع او میافزود معذک اظهار تصدیق نمینمود و گویا منتظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که قلب او را پر کرده و سرا پای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

هر يك خانه وعائله تأسيس كرد و اولاد واحفاد بسيار و ارادتمندان بيشمار فراهم نموده با وفرت علم وعظمت ومكنت در بلاد مذكوره ميزيست و جمعي از اخلافتش علماء و وعاظ عظيم الشآن شدند و در سال ۱۲۶۰ هـ ق در مكه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرده وفات نمود و جمله غاب نجم العلي را براي تاريخ وفاتش ضبط كردند و نجل جليلش جناب آقا سيد يحيى از زن يزديه اش در شهر يزد بعرضه وجود آمد و در ايام صغر و جواني تحصيلات علميه

معروض دارد تا آنكه وقتي بمن بسبب محرميتي كه حاصل شده بود اظهار داشت كه آيا ممكن است كه تصرفي از تصرفات خارقه انسان مشاهده نمايد و مقصودشان اينكه من چيزي خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سيد يحيى مثل اينحال مثل كسي است كه بر مائده شخص بزرگي حاضر باشد و آنشخص از اغذيه لطيفه و اشربه لذينه و فواكه طيبه از هر صنف براي او برخوان حاضر نمايد و او درين اثنا چيزي از قبيل فوم و بصل طلب نمايد بحقيقت من از اينوساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارك مشرف شدي هر چه خواهي پيرس و هر چه در دل داري طلب نما و بالجمله پس از قليل شبي كه مقرر بود آنشب بحضور مبارك مشرف شوي از سئوالات مشكله و مسائل معضله كه نوشته بود با خود آورد و فرمود اين مسائل چندي است از حضرت سؤال نموده ام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقديم نمائي و جواب طلب كني چون شب گذشت وصحبت بسيار داشته شد و غذا صرف نموديم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت بيت خود برای استراحت عودت فرمودند من جزوه سئوالات حضرت وحيد را در حضور خودش بغلام آنحضرت كه نامش مبارك بود دادم و گفتم همين حال اين جزو را بحضرت ده و از قول من عرض كن اين سؤال جناب آقا سيد يحيى است و بر سبيل مطايبه

نموده مستجمع علوم شده از افاضل علماء و وعاظ بی همتا گردید و بعلاوه وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و بکثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تأسیس خانه و عائله نمود و در هر دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال

گفتم عرض کن آقا سیدیحیی است نه برک چغندر و مقصود حاجی سید جواد ازین عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود باری حاجی سید جواد میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوٰة گشتیم که ناگاه مبارک آمد و جزوی بخط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب باو دست داد با اینکه جبل و قار بود حرکاتی مشعر بخت مانند میل برقص از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شما را چه میشود فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب یک هفته است که بنوشتن این سئوالات مشغولم و امشب از اول لیل آنحضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آنحضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تورا بخدا این اجوبه را که کتابی است میان در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان بیرو جرد و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدر حاجی سید جعفر مشهور بکشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمدشاه نماید  
میرزا ابوالفضل گلپایگانی

۱۲۶۰ هـ. ق سفری بطهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امامزاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود و خبر ظهور حضرت باب اعظم بسمعش رسیده بنوع مسطور در بخش سابق بعزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلایی و ملا شیخعلی عظیم که با هم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود یافت آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشتن را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مره ثلثه پی بدریای علم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایمان استقرار یافت و نامه بمحمد شاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا لطفعلی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز بعلماء یزد و نیریز که از آن جمله ابوالزوجه اش حاجی شیخ عبدالعلی از علمای مشهور محترم و متدین نیریز بود شمه از اشراقات ظاهره و آیات باهره بدیعه نگاشت و چون امر بسیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از او سلب گردید نخست از شیراز بپروجرده رفته با والد ماجد ابلاغ حجت و اقامه بینه نمود و براهین آفاقیه و انفسیه را با کمال وجه بیان کرد و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی و جوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می نمود اول آنکه حضرت اهی است و تحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله

---

آقا سید یحیی دارایی چون بشیراز آمد با جناب شیخعلی محولاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید  
نیل زرندی

و مطالب علمیه عویصه مقاصد را بغایت مختصر و مفید ادا مینماید که از عهدۀ دیگران خارج است سوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه بکلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب و غیرها بدع و مخصوص بخود او است و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری بر آن بتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آنمطلب را در مباحث مفصله

و از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا میشود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی اعتنائی ضیق قلب و حزن از برای سید حاصل میشود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این میشود که این وجود هر گاه حجة الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد يك مجلس هم رفته و اعاده در مطالب مینمایم هر گاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست بر میگردد و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سیل ارمغان از برای حضرت میآورند حضرت بملازم امر میفرماید قدری از انگور در میان جمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل میفرماید بعد اشاره از حضرت میشود که سید برگگی که در میان انگور بوده او را بمجمعه مس بمالند که بعد از مالیدن مجمعه طلا میشود بعد اشاره از سرکار میشود که مقصود خداوندی تعلق نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید بکیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بهمین متذکر و نادم میگردد و آنطلا را باز عود میدهند بصورت اول

ملا عبدالرحیم قزوینی



بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خط که آنحضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسد و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که از تمام شئون آشکار و ممتاز از دیگران میباشد بدرجه‌ایکه قیام و قعودش ابدأ بنشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه ناهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دو لقمه غذای یک مرد آکول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلیسش مساوی می آشامند اگرچه آنشخص از طبقه دانیه باشد (و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بایه قرار دادند و این طائفه بکثرت شرب چای معتاد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بایه بدادن چای مردم را بایه مینمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ۴ و از سید الساجدین حکایت شده انتهی و در صفحات بروجرده و لرستان ضمن وعظ و بیان بطریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مبدول داشت که اهالی را از امر جدید بیگانه‌اند و بعد از بروجرده باصفهان نزد اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات مینمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه بیزد جهت ملاقات عاتله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر ببرا در طهرانیش آقا سید اسحق و برخی از علماء و فضلاء و امراء طهران کرد و از آنجا عطف عنان بخراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست بقزوین رفته نزد خواهرش که زوجه

دیده دیگران  
و از حیث  
س بخود او  
ت و اگر نه  
بستوالات  
سطری بر  
د چنانچه  
حک مفاصله  
نفرت طالب  
زن از برای  
این میشود  
ترین بوده  
نیا نکردند  
ضورانگور  
ماید قدری  
میفرمایند  
را بمجمعه  
میشود که  
علم مس  
را باز عود  
روینی

حاجی محمدرحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند و سابق برین سفرهم مدتی نزد خواهر مذکوره اش اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده بماکو شتافت و از لقاء محبوب کام دل گرفت و درعین برف و بوران و سورت برودت زمستان بطهران عودت نموده نزد جمال ابهی و فود و مئول یافت و باجمعی

دختر حاجی سیدجعفر کشفی عیال حاجی محمدرحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی بقزوین درخانه ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمدرحیم باجناب حاجی سیدیحیی درمسئله گفتگو کردند جناب حاجی سیدیحیی ایشانرا کافر دانسته بخانه حاجی اسدالله تشریف آوردند و چهارماه بودند و در مسجد شاه موعظه میفرمودند مراجعت بطهران زمان محمد شاه ندای نقطه اولی که بلند شد محمد شاه ایشانرا بشیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت بیزد حجره جناب آقا محمدجواد با آقا کربلائی رفیع اخوی ایشان بیاناتی فرمودند زمان حرکت بجناب آقا محمدجواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر بحجره نمیآیم شما روزها بخانه بیاید ... از باد نورآباد کاشان تا میید یزد آقا محمدجواد همسفر وحید بود و اهل اردکان باستقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یکروز و یکشب ایشانرا مهمان نمودند پس جناب وحید باردکان تشریف بردند و آقا محمدجواد یزد پس از چندی جناب وحید بیزد و از یزد بطهران و از طهران مراجعت بیزد و خیر صعود جناب حاجی اسدالله را آوردند و در مسجد ریک مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز بطهران تشریف بردند اینمرتبه جناب آقا هادی را ملاقات میفرمایند و بخدمت جمال قدم میبرد و امر میشود که آقا هادی بقزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند

مضمون بیان جناب آقا محمدجواد فرهادی

